فرض عدم شارحیت روایت حمام بر روایت عبید با قرینه لحظه زوال

- تفاوت برچسب زنی شبانه روز در روایت حماد و عبید

تفاوت برچسب زنی شبانه روز در روایت حماد و عبیدی

ببینید آن چه که میخواهم عرض کنم، این است: دیروز روایات متعارض را یک طرفش را یک کاسه کردیم. گفتیم یک طرف تعارض روایت حماد و عبیدی است، یک طرف تعارض روایت ابن عیسی یقطینی است. الآن سؤال من این است: آن طرفی که یک کاسه کردیم واقعاً یک کاسه هست یا نیست؟ یعنی روایت حماد و عبیدی، یک مقصود را میخواهد بگوید؟ که ولذا یکی را شارح دیگری گرفتیم. اصلاً قوام شارح بودن به این است که دو روایت میخواهد یک چیز را بگوید. اما اگر آمدیم دو لسان کردیم؛ فضای این دو روایت ابائی ندارد که شارح و مشروح باشند. فضا فضای این باشد که دو مقصود را میخواهند بگویند، اصلاً دیگر شارح و مشروح نخواهند بود. بین خودشان آن وقت تعارض میشود یا نمیشود؟ الآن میخواهم عرض کنم.

اگر دو لسان باشد؛ یعنی روایت حماد و روایت عبیدی که جانشینی هم شدند از باب تضاد باشد نه از باب ترادف. زبان شناسان میگویند در محور جانشینی سه نوع داریم؛ تضاد، ترادف و استلزام. بحث خوبی دارند. در کلام دو محور است؛ محور همنشینی که تعبیری به محور نحوی میکنند. دوسوسور که اینها را آورده به همنشینی میگوید محور نحوی. نحو یعنی مؤلفههای نظام یک کلام را در نظر میگیریم. هر مؤلفه یک کلام که رابطه هم نشینی دارند، هر مؤلفه آن با چیزهای دیگری که در کلام نیامده، رابطه جانشینی دارد. یعنی میتواند جای آن بگذارید. مثلاً شما میگویید «رنگ این صفحه سرخ است». الآن همنشینی ها چه هستند؟ صفحه و سرخ با هم همنشین هستند و رابطه نحوی دارند. اما چیزهایی میتواند بیاید که جای کلمه سرخ بنشینند. میتوانید بگویید «رنگ این صفحه قرمز است». جای آن نشست اما جانشینی ترادف است. میتوانید بگویید «رنگ این صفحه سبز است». این جانشینی تضاد است.

خب در مانحن فیه، امام علیهالسلام در روایت حماد میفرمایند: «اذا رئی قبل الزوال فهو للیلة الماضیة». در روایت عبیدی و ابن بکیر، از محور جانشینی تغییری کرده. «اذا رئی قبل الزوال فهذا الیوم من شوال». اگر بگوییم در این محور جانشینی مترادف هستند، منظور از ترادف، شبه ترادف است. اگر مقصود یکی است، میشود شارح و مشروح. حال ای این شرح آن است یا دیگری شرح این است. اما اگر بگوییم نه، اصلاً در محور جانشینی رابطه این دو رابطه تضاد است. یعنی میخواهد دو چیز بگوید.

در اینجا شما سریع میفرمایید که این خلاف جمع عرفی است. خلاف ذهنیت عرف عام است. درست هم میگویید. من هم قبول دارم که هر کسی این دو روایت را ببیند، میگوید این دو تا میخواهد یک چیز بگوید. نه اینکه محور جانشینی آن تضاد باشد و این دو روایت میخواهند دو چیز را بگویند.

شاگرد: به قرینه زوال؟

استاد: قرینه زوال برای این معنا کارساز است. برای همین گفتم. آن چیزی که الآن میخواهم عرض کنم این است: ما در فضای عرف عام یک جمع عرفی داریم. وقتی کلام شارع ناظر به متفاهم عرف

است، حرف عرف حجیت دارد و تمام. اما اگر کلام شارع ناظر به فهم عرف هست اما بستر موضوعش، یک موضوع فنی بالا بالا است؛ آن هم هیئت است. رویت هلال است که چقدر بشر برایش کار انجام داده. اگر بستر کلام شارع آن است، نمی‌توان بگوییم بیا جمع عرفی بکن. آن جا می‌گوییم همین‌جا یک عرف هَوَیی داریم. عرف کسانی است که در این بستر زحمت کشیده‌اند. یعنی شما نمی‌توانید به کسی که در هیئت کار کرده بگویید از این حدیث یک معنای بالا بالا نفهمی. امام چیز بالا بالا نگفته اند. چرا؟ چون امام برای عرف می‌گویند! این یعنی چه؟! او معتقد است که امام علیه‌السلام در این بستر حرف می‌زنند. اگر یک مطلبی بگویند که در عرف خاص او معنای دقیق برایش هست، شما می‌گویید ممنوع است که این‌ها را دو جور معنا کنیم؟! این هم عرف است، فقط عرف خاص است. یعنی «لو اطلع العرف العام علی ما یطلع هذا العرف الخاص، لحکم العرف العام بقول العرف الخاص».

روی این حساب می‌خواهم این را عرض کنم: مرحوم مجلسی در دو جلد بحارالانوار بحثی دارند. قبلاً هم گفته ام. جلد پنجاه و نه اسلامیه که پنجاه و شش بیروت می‌شود، صفحه یازدهم. این عبارت را قبلاً خوانده‌ایم، الآن فقط عرض می‌کنم. می‌گویند: عرب، روم، فرس، اصحاب التنجیم. در این‌که می‌خواهند عرف را توجیه کنند عجائب است؛ یک چیزهای عجیبی از ابوریحان نقل می‌کند. وقتی آدم می‌خواند می‌خندد. این چه استدلالی است که شما شبانه‌روز را اول غروب تا غروب فردا قرار بدهی ای اول طلوع تا طلوع فردا. استدلال‌اتشان است. تا این‌که به اصحاب التنجیم می‌رسد. وقتی وجوه کار اهل فن را می‌گوید می‌بینید همه اش دل نشین است. استدلال است. می‌گوید غروب متغیر است، وقتی ما می‌خواهیم محاسبه کنیم و تقویم بنویسیم یک چیز روشن می‌خواهیم، نه یک چیز متغیر. و لذا زوال ای نصف شب بهترین است. الآن هم که برای کره زمین در کل دنیا تقویم نوشته اند و خط زمان کشیده‌اند، نصف شب را فرض گرفته‌اند. چون دیده‌اند که نصف شب کل کره را منضبط می‌کند. خب شارع آمده عرف عرب را امضاء کرده، حال که امضاء کرده یعنی گزینه‌های دیگر بر شارع حرام است که به‌عنوان تخییری قرار بدهد و حرفش را بزند و به متخصصین نظر خودش را بگوید؟!

این عرف را امضاء کرده ولی دستش هنوز باز است که در مواردی برای همینی که امضاء کرده معادل بیاورد. عرف از این طریق می‌رود و شارع هم امضاء می‌کند. بعد شارع می‌گوید این طریق را امضاء کرده‌ام، آن طریق هم مانعی ندارد. کجا این‌چنین است که بگویید چون این را امضاء کرده دیگر دستش بسته شده است؟!

شاگرد: وقتی غیر از مبانی مختاری که امضاء کرده را بگویند نباید تصریح بیشتری بشود؟

استاد: مقدمه فرمایش شما را دیروز عرض کردم. ما در لحظه دخول شهر با یک امر خارجی مواجه هستیم. زمانی معین است. اما در این‌که بگوییم «هذا الیوم من شعبان ثلاثینه»، یا «هذا الیوم من شهر رمضان یوم الاول»، در این عنوان دادن و برچسب زدن گزینه‌های ثبوتی متعددی داریم. شارع یک عرف را امضاء کرده. شارع برای بعض مصالح دیگر مثلاً غیم شود و ... نمی‌تواند کنار آن ضابطه دیگری بگذارد؟! بگویید شما که امضاء کردی دیگر حق ندارید؟! چرا حق ندارد؟! چرا حق دارد؟ چون ثبوتا برای برچسب زنی چند گزینه داریم. این جور نیست که وقتی کسی برچسب بزند دیگر تمام می‌شود.

شاگرد: ثبوتا مشکلی ندارد ولی اثباتا می‌توان از این‌ها این‌طور استفاده کرد؟

استاد: اثباتا تخییری محال است؟! یعنی شارع می‌گوید وقتی من می‌خواهم راه قرار بدهم، بین این و این مخیر هستید. شما می‌خواهید برچسب بزنید، بین دو گزینه مخیر هستید؛ این را انتخاب کنید یا این را. این محال است؟! شما می‌گویید تشریع، خب تشریع تخییری که داریم. ولذا بعدا توافت فرمایش سید با حکومت را عرض می‌کنم. من این را مقدمه قرار دادم. بحار را هم نگاه بکنید.

حاصل عرض من یک کلمه است؛ ما می‌خواهیم بگوییم که روایت عبدی بیانی دارد که منافاتی ندارد با این‌که دست از لسان روایت حماد بر ندارید و امارت باشد. امارت غالبیه باشد. همانطور که سید فرمودند. اما ما در محور جانشینی ملزم نیستیم که حتماً روایت حماد را شارح بگیریم برای روایت عبدی. چون روایت عبدی در فضای اهل نجوم معنای دقیق ارائه می‌دهد برای انضباط کل کره و نظام توقیمی. فضای آن و به قول امروزه پارادایمی جدایی از فضای عرف است که وقت غروب را اول قرار می‌دهد. اگر کشف کنیم که روایت عبدی برای آن فضا است، چه ملزمی برای ما هست که بگویند شما باید حتماً روایت حماد را شارح این قرار بدهید؟! این اصل عرض من است. روی آن تأمل کنید. ان شاء الله شنبه.

شاگرد:آیا این اختصاصی برای این فضاست یا...؟

استاد: عرض من این است که اگر این روایت را به عرف خاص ارائه بدهید، بعداً وقتی عرف خاص فهمیدند، دوباره فهم عرف خاص را باز کنیم و به عرف عام عرضه کنیم قبول می‌کنند.

شاگرد: مشروط به این نیست که مخاطب حضرت اهل نجوم باشند؟ اگر خود عبدی اهل نجوم بود می‌گوییم آن معنا اراده شده.

استاد: منظور شما از مخاطب، یعنی مخاطب حاضر؟ یا مخاطبی که «ربّ حامل فقه الی من هو افقه»؟ اگر می‌گویید مخاطب یعنی مخاطب فهیم....

شاگرد: خب الآن بین عرف عام و عرف خاص تعارضی هست، این عرف خاص مقدم است یا آن مخاطب بالواسطه؟

استاد: مثال هایش را قبلاً عرض کردم. مثال به قطر میزدم. اول دروغ گو بگوید قطر مربع گنگ است. الآن وقتی عبارتی می‌گویند عرف خاص یک معنای خوب و دقیقی از آن می‌فهمد، و حال آنکه حامل نمی فهمیده، کدام یک از اینها مقدم است؟

شاگرد: نمی‌توانیم یقینی بگوییم گوینده برای اخص بوده؟ چون تعارض است. بین عرف عام و عرف خاص تعارض است و آن عرف خاص مقصود بالاصاله بوده. اینکه حتماً منظور حضرت بوده را نمی‌توانیم بگوییم.

استاد: مانعی ندارد من روی آن تأمل می‌کنم.

شاگرد۲: ممکن است دو شب غیم باشد و من نتوانم ببینم، لذا مجبور هستم که ماه را تمام حساب کنم. استصحاب ماه شعبان می‌کنم. می‌گویم الآن روز آخر ماه مبارک است. لذا بخاطر استصحاب ماه قبلی را سی روزه گرفتیم. حال فردا ممکن است قبل از زوال و بعد از زوال هلال رویت شود. تکلیف ما چیست؟

استاد: چرا؟ خب شبش بشود؟

شاگرد: در روایت ابن عبدی ممکن است فردا قبل از ظهر ببینم، یعنی تکلیف اول ماه را با استصحاب درست کردم، دو شب غیم بود.

استاد: ببینید اول شهر غیم بود، خب آخر شهر غروب دیدیم، چرا می‌گوید «رایناه قبل الزوال»؟ خب شما که اول ماه ندیدید سه فرض دارد. یک فرض همان غروب است. یک فرض فردا است.

شاگرد: وقتی سی روز تمام گرفتم دیگر کاری ندارم فردا ماه دیده می‌شود. دو شب آسمان ابری بوده و آن را سی روز تمام گرفتم.

استاد: مگر شما «غمّ» را اول ماه نمی‌گویید؟ مجبوری یک «غمّ» دیگر برای پایان ماه فرض بگیری.

شاگرد: فرض نگیریم.

استاد: پس چرا می‌گوید «رایناه من الغد قبل الزوال»؟

شاگرد: من قبلش در سی روزش شک کردم. حالا که تمام شد و سی روز حساب کردم، حالا اگر قبل از زوال دیدم حضرت می فرمایند: اگر امروز سی ام بود شما باید قبل از زوال می‌دیدید.

استاد: خب غروب هم همین است. یعنی اگر غروبش دیدی معلوم می‌شود آن جا اشتباه کرده‌ای. چون ماه سی و یک روز نمی‌شود ای بیست و هشت روز نمی‌شود. کما اینکه رواياتش در وسائل بود. شب بیست و نهم در کوفه ماه ندیدند. حضرت فرمودند «ان الشهر لایکون ثمانیة و عشرین اقضوا یوما»؛ یک روز قضا کنید. چون شعبان را استصحاب کرده بودند و روزه هم نگرفته بودند. حالا هم واراد ماه مبارک شده بودند و شب بیست و نهم ماه را ندیدند، حضرت فرمودند یک روز را قضا کنید. چون ماه که بیست و هشت روز نمی‌شود. چرا یک دفعه می‌گویند «رایناه من الغد»؟! معلوم می‌شود این غد با «غمّ» مربوط است. نه فرمایش شما که «غمّ» برای اول ماه است و «غد»ش برای آخر ماه است، آن هم «رایناه من الغد». خب دیشب هم دارد. چرا متعرض دیشبش نمی‌شوند؟!

والحمد لله رب العالمین